

مردہ متحرک

لف نیکالایویچ
تالستوی



ترجمہ
آبتین گلکار

فهرست

۳	شخصیتها
۵	پرده نخست
۲۷	پرده دوم
۴۱	پرده سوم
۶۵	پرده چهارم
۸۱	پرده پنجم
۹۵	پرده ششم
۱۱۷	پس‌گفتار مترجم

صحنهٔ نخست

موقعیت نخست

[آنا پاولوفنا، خانم چاق موسفیدی با پیراهن نیم‌تنهٔ چسبان، تنها پشت میز چای نشسته است.]

موقعیت دوم

آنا پاولوفنا و دایه قوری‌به‌دست

دایه: می‌شود از اینجا آب بردارم؟

آنا پاولوفنا: بله. می‌شما چطور است؟

دایه: هنوز ناراحت است. هیچ چیز از این بدتر نیست که خانم خودشان به او شیر می‌دهند. ایشان ناراحتیهای خودشان را دارند، ولی بچه عذاب می‌کشد. وقتی خانم شبها نمی‌خوابند و گریه می‌کنند، چه شیری می‌توانند به بچه بدهند؟

آنا پاولوفنا: الآن که ظاهراً دیگر آرام گرفته.

دایه: چه آرام گرفتنی؟ آدم دلش نمی‌آید نگاه کند. یک چیزی می‌نوشتند و گریه می‌کردند.

موقعیت سوم

همانها و ساشا

ساشا [وارد می‌شود. خطاب به دایه]: لیزا توی اتاق بچه دنبال شما می‌گردد.

آنا پاولوفنا: پس به نظر تو باید صبر کرد تا او تمام پولها را به باد بدهد و معشوقه‌های کولی خودش را بیاورد توی خانه؟
ساشا: او معشوقه ندارد.

آنا پاولوفنا: بله، بدبختی همین است که او چشم همه ما را یک جوری کور کرده. فقط سر من یک نفر را نمی‌تواند کلاه بگذارد. من تا عمق وجود او را می‌بینم و او هم این را می‌داند. اگر من جای لیزا بودم، نه الان، بلکه یک سال پیش او را ول می‌کردم.
ساشا: چقدر ساده از این مسئله حرف می‌زنید.

آنا پاولوفنا: نه، ساده نیست. برای من مادر ساده نیست طلاق گرفتن دخترم را ببینم. باور کن که هیچ ساده نیست. ولی به هر حال بهتر از این است که جوانی‌اش را تباه کند. نه، خدا را شکر می‌کنم که بالاخره تصمیمش را گرفت و حالا همه چیز تمام شده.
ساشا: شاید هم تمام نشده باشد.

آنا پاولوفنا: فقط کاش شوهرش هم با طلاق موافقت کند.

ساشا: چه چیز خوبی در این کار هست؟

آنا پاولوفنا: این که لیزا هنوز جوان است و می‌تواند خوشبخت شود.

ساشا: آه مادر، حرفهای وحشتناکی می‌زنید؛ لیزا دیگر نمی‌تواند عاشق کسی بشود.

آنا پاولوفنا: چرا نمی‌تواند؟ اگر طلاق بگیرد آدمهایی پیدا می‌شوند که هزار بار از فدیای شما بهترند و ازدواج با لیزا مایه خوشبختی‌شان می‌شود.

ساشا: مادر، خوب نیست. من که می‌دانم منظور شما ویکتور کارنین است.

آنا پاولوفنا: چرا که نه؟ او ده سال است عاشق لیزاست و لیزا هم او را دوست دارد.

دایه: رفتم، رفتم. [بیرون می‌رود]

موقعیت چهارم

آنا پاولوفنا و ساشا

آنا پاولوفنا: دایه می‌گوید او تمام مدت گریه می‌کند. چرا نمی‌تواند آرام بگیرد؟

ساشا: نه، شما واقعاً آدم را به تعجب می‌اندازید مادر. دارد از شوهرش جدا می‌شود، از پدر بچه‌اش. آن وقت شما می‌خواهید آرام باشد؟

آنا پاولوفنا: آرام هم نباشد، کاری است که شده. اگر من که مادرش هستم، نه فقط اجازه می‌دهم، بلکه خوشحال هم می‌شوم که دخترم از شوهرش جدا شود، یعنی اینکه شوهر لیاقت او را نداشته. باید خوشحال شد، نه ناراحت، که از دست چنین آدم بدذاتی خلاص می‌شود، از دست چنین جواهری!

ساشا: مادر، چرا چنین حرفی می‌زنید؟ خودتان که می‌دانید این حرف درست نیست. او بدذات نیست. برعکس، آدم عجیبی است، خیلی عجیب. با وجود ضعیف بودنش.

آنا پاولوفنا: خوب بله، دقیقاً آدم عجیبی است. به محض اینکه پولی به دستش برسد، حالا چه پول خودش باشد یا پول کس دیگر ...
ساشا: مادر، او هیچ وقت دست به پول کس دیگر نزده.

آنا پاولوفنا: چه فرقی می‌کند، گیریم پول زنش.

ساشا: آخر او که تمام دارایی‌اش را به زنش داده.

آنا پاولوفنا: مگر قرار بود ندهد؟ خودش هم می‌داند که در غیر این صورت تمامش را به باد می‌داد.

ساشا: چه به باد می‌داد چه نمی‌داد، من فقط این را می‌دانم که آدم نباید از شوهرش جدا شود، آن هم از شوهری مثل فدیایا.